

فوروام اجتماعى جهانى

اشكال نوین مبارزتى ؛ کدام آلترناتىو؟

مصطفى ناصر

درفاصله برگزارى اجلاس اول فوروام درپورتوالگره تا فوروام بمبئى شرايط بينالمللى و صحنه جهانى ديگرهمان صحنه‌اى نيست كه قبلاً بود. شرايط كاملاً جديد و متفاوتى سربرآورده است. تغييرات عمده رويداده‌اى ۱۱ سپتامبر، اشغال نظامى افغانستان و عراق است. اشغال نظامى خاك عراق تاثيرات خاص خود را بروى جنبش "ضدجهانى شدن ليبرالى" به جا گذاشت. اين جنبش به مرحله كاملاً جديدى وارد شد و افق‌هاى تازه‌اى دربرابر آن پديدارگشت. تاثيرات اين رويدادها برساختارمتشنج اين جنبش را مى توان به وضوح مشاهده كرد. هم‌چنين صداهاى اعتراضى و انتقادى حول فوروام ازجانب برخى ازجریانات آشكارتر چهره نمود. شعار "دنياى ديگرى ممكن است" به چالش گرفته شد. اين دنياى ديگرى كه وعده داده مى‌شود چگونه تحقق مى يابد و داراى کدام ويژگى‌ها و خصلت‌هاست؟ اين جنبش با چه تهديد‌هاى روبرو است؟ نقش‌گرايش‌هاى رفرمىستى درون جنبش بويژه سازمان‌هاى غيردولتى كه ازحمایت‌هاى مالى دولتها و نهادهاى سرمايه‌دارى برخوردارند چه مى‌باشد؟ برخى ازنظريه پردازان اين جنبش پيامدهاى اين رويدادها را ناچيز و برخى ديگر تا حد بسيار زيادى چشمگير مى‌دانند. موضوع ديگرى كه نشان مى‌دهد شكاف‌هاى درون جنبش تا چه حد چشم‌گير است رابطه متقابل جنبش "ضدجهانى شدن ليبرالى" و جنبش ضد جنگ است. مسأله اين است كه آيا اين دو جنبش در تقابل با يك ديگر قرار مى‌گيرند يا اين كه از هم جدائى ناپذيرند؟ و يا اساساً هر دو يك جنبش اند: به گونه‌اى كه اين جنبش تعريف مى‌شود "جنبشى درجنبش".

نخستين اجلاس فوروام اجتماعى جهانى در ژانويه ۲۰۰۱ درشهر پورتوالگره برزيل برگزارشد.

در اين اجلاس نمايندگان بيش از ۵۰۰ سازمان ملى و بين‌المللى ۱۰۰ كشور از اقصى نقاط

جهان دورهم گرد آمدند.

دومين اجلاس فوروام در ژانويه - فوريه ۲۰۰۲ از اجلاس نخست بسيار گسترده تر بود و بيش

از ۶۵ هزار نفر از ۱۳۱ كشور در آن شركت جستند.

متعاقب گردهمایی پورتوالگره، فوروم های منطقه ای نیز در این یا آن کشور یا قاره برگزار گردید. فوروم اجتماعی اروپا در فلورانس و سپس در پاریس، فوروم اجتماعی آسیا در حیدرآباد هند از آن جمله اند.

از سال ۱۹۷۱ فوروم اقتصادی - سیاسی سران کشورهای صنعتی، رؤسای مؤسسات جهانی سرمایه داری مثل بانک جهانی - سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول هر ساله در داوس سویس برگزار می شود. جلسات این فوروم در سالهای اخیر تظاهرات وسیع مخالفین روند کنونی جهانی شدن را به همراه داشته است. اغلب گفته می شود که فوروم اجتماعی جهانی یک آنتی داوس است. "اگر پورتوالگره یک آنتی داوس است چرا همزمان با برپایی این اجلاس، تعدادی از چهره های سرشناس اپوزیسیون دریک «دیالوگ» دقیقاً در همین داوس شرکت می کنند؟". این سؤالی است که ناومی کلاین(۱) در سخنرانی اش در فوروم پورتوالگره طرح می کند.

فوروم اجتماعی جهانی محل گردهمایی جنبش های مختلف اجتماعی است. فعالین محیط زیست، سندیکالیست ها، سازمان های غیر دولتی، چپ افراطی، فعالین کلیساها دورهم گرد می آیند تا اشکال مبارزه علیه نولیبرالیسم، علیه سرمایه داری و امپریالیسم را مورد بحث قرار دهند و سازماندهی کنند و حول اشکال مختلف ارائه بدیل به گفتگو بپردازند.

با این حال فوروم اجتماعی جهانی یک سازمان و یا جبهه متحد نیست. "فضای آزادی است به منظور به بحث نهادن اندیشه های کثرت گرا به شکل دمکراتیک، محلی است برای برقراری رابطه و پیوند دادن فعالیت های جنبش های اجتماعی که با نولیبرالیسم، سلطه سرمایه دارانه بر جهان و امپریالیسم در تمامی اشکال آن مخالفت می ورزند." (به نقل از اصول فوروم).

گرایشات و جریان های متنوع تشکیل دهنده فوروم حول شعار "دنیای دیگری ممکن است" گرد می آیند و عموماً بر سر این نکته با هم توافق دارند که دشمن واحد سرمایه داری جهانی و امپریالیسم است. اما این جریان ها گاه به شدت در تقابل با یکدیگر قرار می گیرند. گرایشات و گروه های رفرمیستی به نظریه ای اعتقاد دارند که رفرم در ساختارهای نهادهای مالی جهانی را ممکن می داند و از طریق دیالوگ و گفتگو و مشارکت در فرایند دمکراسی به دنبال اصلاح نظام سرمایه داری است. در مقابل، جریان ها و گرایشات چپ و رادیکال به تغییرات ریشه ای و خروج از چارچوب نظام سرمایه داری می اندیشند و به اقدام مستقیم و رویارویی تمایل دارند.

برپایی فوروم اجتماعی جهانی در حقیقت به مثابه پاسخی بود به مرحله جدیدی که جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" متعاقب رشد و گسترش اش در برابر آن قرار گرفته بود. این جنبش به مثابه یک جنبش جهانی و شبکه ای سیال و متحرک راه پیمایی های اعتراضی در دهه اخیر گسترش یافت. جنبشی جهانی و شبکه ای سیال و به هم پیوسته از جریانات متنوع ضد سرمایه و مخالفین

جهانی شدن لیبرالی و تجارت آزاد جهانی که گردهم آیی و جلسات سران مالی جهانی را در همه جا تعقیب می کند: درسیاتل، درداوس، در ژنو، در پراگ، کبک، جنوا ..

برخی از نظریه پردازان این جنبش منشأ این جنبش را در نشست جهانی "علیه نولیبرا لیسم در دفاع از بشریت" (۲) که در چیپاس و به دعوت جنبش زاپاتیستی برگزار گردید جستجو می کنند و بعضی دیگر اعتراضات سیاتل را مبداء این جنبش می دانند.

در هر حال این جنبشی است که در نوع خود جدید و جهانی است. قلمرو برآمد جنبش های اجتماعی شرایط و فضای دمکراتیک و یا بالنسبه دمکراتیک است و همزمان این جنبش های اعتراضی خود عناصر تأسیس دمکراسی را تشکیل می دهند. "تعدد و کثرت ، ساختار شبکه ای و رابطه این جنبش با مسأله قدرت" دلایلی هستند که به منظور اثبات جدید بودن این جنبش ارائه داده می شود.

منشأ رنگین کمان این جنبش و تنوع جریان های آن را باید در تعدد و کثرت داوها، تضادها و چالش هایی که جنبش های کنونی با آن درگیرند جستجو کرد. جنبشی که این نوع چالش ها را در سطح جهانی مورد بحث و مناقشه قرار می دهد، به این دلیل که این داده ها دیگر منحصر به منطقه ای خاص نیستند بلکه جهانی اند و اینکه این جنبش ها همزمان، فضای عمومی جهانی بسیار عالی به منظور برقراری رابطه در اختیار دارند.

جنبش کارگران بی زمین دربرزیل و جنبش های دهقانی در هند پیوندی گسست ناپذیر با هم دارند، جنبش های کارگری کره جنوبی در محدوده ملی اش در انزوا قرار ندارد. جنبش های کنونی دیگر برای رسیدن به اهداف خود در انتظار سرنگونی و کسب قدرت باقی نمی مانند. امروز مجبور کردن رژیم های دیکتاتوری به توزیع مواد غذایی و دارو در محله های فقیرنشین از مبارزه علیه فقر و گرسنگی جدا نیست، تحریم خرید کالا هایی که محصول کار کودکان است و کمک های مستقیم به کودکان از مبارزه با برده گی کار کودکان متمایز نمی گردد. دهقانان بی زمین در انتظار انقلاب روستایی ها باقی نمی مانند، مستقیماً به اشغال زمین ها می پردازند و محدود به سرزمین ملی خود نیستند و خود را در سطح جهانی سازماندهی می کنند.

با این همه، اشکال پیشین مبارزاتی هنوز در برخی از مناطق ناپدید نگشته و به حیات خود ادامه می دهد: جنبش چریکی کلمبیا به لحاظ نظامی قدرتمندترین جنبش چریکی امریکای لاتین است، ببرهای تامیل و جنبش مائوئیستی نپال و گاه گاه جنبش چریکی پرو هم چنان فعالند. اما این جنبش ها ظرفیت آن را نداشته اند که از محدوده چریکی فراتر رفته و به جنبشی اجتماعی، سیاسی و بین المللی تبدیل گردند. به این معنا که این جنبش ها در محدوده چریکی خود به دام افتاده اند و اسیر ساختارها و شرایط چریکی خوداند. به این ترتیب باید دید که رابطه جنبش "ضد جهانی شدن

لیبرالی" با اشکال پیشین مبارزاتی چگونه است و یا دست کم تا چه اندازه بر آن تأثیر به جا می گذارد؟

نخستین فوروم اجتماعی اروپا که در ماه نوامبر ۲۰۰۲ در فلورانس ایتالیا برگزار گردید ۱۵ فوریه سال بعد را روز جهانی اعتراض به جنگ اعلام کرد. شرایط حاکم بر این تصمیم البته خالی از تنش نبود و یا به مقدار زیادی با محدودیت هایی همراه بود. اما جنبش با آگاهی دقیق، مبارزه و اعتراض علیه جنگ را برگزید و با جسارت به امر سازماندهی جنبش ضد جنگ پرداخت. جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" به منظور گام نهادن در مبارزه ضد جنگ با دو محدودیت همراه بود: نخست در درون جنبش یعنی در صفوف خود و دیگری از بیرون.

در درون جنبش، گرایشات و جریان هایی بر این باور بودند که در اولویت قراردادن جنبش ضد جنگ، مبارزه با نولیبرالیسم، مبارزه با فقر و مبارزات اجتماعی را به حاشیه می راند. طرفداران این نظریه را برنارد کاسن(۳) و تا حدودی نیز دو تن از فعالین چپ رادیکال یعنی ناومی کلاین و میکائیل هاردت(۴) تشکیل می دهند. اگر چه میکائیل هاردت و برنارد کاسن حول مسأله حاکمیت ملی به نحوی متعارض در مقابل هم قرار می گیرند. هاردت نسبت به شدت گرفتن روحیه ضد امریکایی هشدار می دهد و معتقد است که "ما باید علیه این جنگ اعتراض کنیم اما جای تأسف است که دست کم به طور موقت، بخش عمده انرژی جنبشها برای جهانی شدن از پایین، به سمت جنبش ضد جنگ کانالیزه شده است. در واشنگتن یک رشته گرایش ضد اروپایی در جریان است، اختلاف ایالات متحده با اروپا امر تازه ای نیست، در جنگ با عراق، امریکا حمایت اروپا را پشت سر ندارد. دستگاه دولتی امریکا آن دسته از دولت های اروپایی را که پروژه جنگی این کشور را زیر سؤال می برند اروپای پیر می نامد. در مقابل، در اروپا و بخش های دیگری از دنیا نیز یک روحیه ضد امریکایی در حال رشد است. به ویژه در درون جنبش ضد جنگ. امری که اجتناب ناپذیر است، برای اینکه اعتراض علیه جنگ اعتراض علیه امریکاست. اما این ضد امریکائی گرائی به همان اندازه که مشروع است یک دام نیز می باشد"(۵). واقعاً نمی توان مطمئن بود که هاردت تفاوت بین گرایش ضد اروپایی دستگاه دولتی امریکا و "ضد امریکائی گرائی" موجود در جنبش ضد جنگ را تشخیص داده باشد. او در یک خلط مبحث آشکار، روحیه ضد امپریالیستی جنبش ضد جنگ را با گرایش ضد اروپایی دولت امریکا یکسان نشان می دهد. توضیح دادن اغتشاش حاکم بر اندیشه هاردت امرپیچیده ای نیست. این تحلیل نتیجه منطقی نظریه ای است که در تئوری "امپراتوری" منشأ دارد، که معتقد است شکل نظم نوین جهانی امپراتوری است، دوره امپریالیسم به سر رسیده است، دوران دولت - ملت ها سپری شده است و این امپراتوری فاقد یک مرکز جغرافیایی است.

برنارد کاسن دغدغه های فکری خود را در مصاحبه ای با نیولفت ریویو چنین بیان می دارد:

"موضوع جنگ خیلی مهم است اما نه بدان اندازه که در فوروم اجتماعی اروپا در فلورانس ایتالیا غالب بود و بر تمامی مسائل سایه انداخت. جنگ مهمترین مسأله نیست. در ایتالیا مسأله جنگ به دغدغه فکری مردم تبدیل شده است. با آگاهی به برگزار شدن فوروم در ایتالیا و این که حزب احیاء کمونیستی ایتالیا «Rifondazione» (۶) حول قضیه جنگ حرکت خواهد کرد، ما بر سر موضوع جنگ، در فلورانس، در کنار مسأله اصلی یعنی «ما نیازمند اروپای دیگری هستیم» به توافق رسیدیم. اما بعد دریافتیم که تمامی پوستره های تظاهرات بدون اشاره ای به موضوع اروپا، فقط به مسأله جنگ می پرداخت. نمی توانم بگویم که کاملاً غافلگیرشدم اما اگر فوروم در فرانسه برگزار می گردید، اینطور نمی شد. مخالفت با جنگ در بیانیه گنجانده می شد اما نه به شکل دغدغه ای فکری. برای این که چه جنگ روی دهد چه نه، ب - ۵۲ ها و نیروهای ویژه فقر در برزیل و گرسنگی در آرژانتین را تغییر نخواهد داد." (۷)

بعید به نظرمی رسد که برنارد کاسن رابطه بین جهانی شدن سرمایه دارانه و نظامی کردن جهانی شدن را درک نکند همین طور هاردت. با این حال او برقطع رابطه این دو اصرار می ورزد. این که مسأله اصلی از نظر او اروپای دیگری است از آنجا ناشی می شود که او به جریان طرفدار حاکمیت ملی تعلق دارد. به این ترتیب باید دید که رابطه "اروپای دیگری" که او رؤیایش را در سر می پروراند با موضوع جنگ چگونه شکل می گیرد؟ بی شک اروپایی عادلانه تر و اروپایی متفاوت، اروپایی است که نه فقط از جنگ فاصله می گیرد بلکه با جنگ به مخالفت می پردازد. مبارزه در جهت ایجاد یک اروپای عادلانه تر دست کم در وضعیت کنونی دقیقاً از درون پروسه مبارزه با سیاست های جنگی اتحادیه اروپا ممکن می گردد. حال باید دید که مسأله جنگ و موضوع عراق تا چه حد به مسأله اروپا مربوط می شود؟ از چشم اندازی سه بعدی اگر به قضیه جنگ نگاه اندازیم، جنگ مسأله اروپاست: جنبش ضد جنگ - لفاظی های برخی از رهبران اروپایی در مخالفت با جنگ، که این مخالفت خود، از جمله ناشی از جنبش ضد جنگ است - و از زاویه دول اروپایی دیگری که در جنگ درگیرند. همچنین اروپا در کادر پیمان ناتو به عنوان نیروی اشغالگر در افغانستان حضور دارد. برخلاف دیدگاه برنارد کاسن اگر قرار باشد در جایی با جهانی شدن سرمایه دارانه مبارزه کرد این نقطه عراق خواهد بود به این دلیل که عراق نقطه تلاقی جهانی شدن سرمایه دارانه در همه اشکال آن است، چه در شکل نولیبرالیستی آن و چه در شکل نظامی و امپریالیستی آن.

بیش از یک دهه تحریم اقتصادی که باعث شده است بیش از نیم میلیون کودک در این کشور جان بسپارند سازمان ملل و شورای امنیت مرتکب جنایت هایی شده اند که حکم نسل کشی و جنایت جنگی را دارد. شرکت های بزرگ چند ملیتی که موضوع مبارزه جنبش است در راه اندازی این جنگ

دخالت مستقیم دارند چه به منظور فتح بازارهای عراق، چه به منظور کنترل بر منابع نفتی و چه به لحاظ تولید و آزمایش سلاح های کشتار جمعی. دقیقاً براساس چنین منطقی است که جنبش ضد جنگ شعار "برای نفت، خون نه" را با شعار "برای قاتلان، غذا نه" ترکیب می‌کند. از سوی دیگر از طریق جنبش ضد جنگ است که جنبش های اجتماعی و نیروهای شکل دهنده جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" امکان خواهند یافت ارتباط و سازمان یابی خود را گسترده تر کنند و جایای این جنبش را که در برخی از مناطق ضعیف است، تثبیت کنند.

اما این مسائل دغدغه فکری برنارد کاسن را تشکیل نمی دهد. برای او جنگ مسأله اصلی نیست. پس قضیه از چه قرار است؟ کاسن و نو سوسیال دمکرات ها و پسا - استالینیست هایی که حول ماهنامه لوموند دیپلماتیک گرد آمده اند تا کنون توفیق یافته اند که سیاست های رسمی اتک را به راست متمایل کنند. جنبش ضد جنگ ظرفیت آن را دارد که جنبش جهانی علیه سرمایه را به سمت رادیکال تری سوق دهد و این رادیکالیسم به نوبه خود می تواند باعث شورش پایه های آتک گردد. کاسن در مورد ب - ۵۲ ها و نیروهای ویژه که باعث تغییر فقر در برزیل و آرژانتین نخواهند شد دچار اشتباه گردیده است، ب - ۵۲ ها پیام روشن تری دارند: "ما همه فقرا را نابود خواهیم کرد، فقر نیز از بین خواهد رفت".

محدودیت بعدی که جنبش با آن درگیر بود عاملی بیرونی بود. گفتار مسلط در جوی انباشته از لفاظی های رسوا در صدد مشروعیت بخشیدن به جنگ با عراق بود. تلاش هایی که به منظور توجیه راه اندازی جنگ با عراق صورت می گرفت متعدّداند: "جنگ با تروریسم، مبارزه با دیکتاتوری ها، نابود کردن سلاح های کشتار جمعی و برقراری دمکراسی". براساس این لفاظی ها دیکتاتوری صدام حسین تهدیدی علیه صلح و امنیت جهانی به شمار می آمد که باید سرنگون می شد تا از این طریق استقرار دمکراسی در عراق ممکن گردد. آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم دو نمونه کلاسیک و دو تجربه موفق تاریخی قلمداد می شوند که از طریق اشغال، جنگ و استفاده از سلاح هسته ای، تأسیس دمکراسی در این دو کشور به تحقق پیوسته است، یعنی ابتدا باید هیروشیما و ناکازاکی با بمب اتم با خاک یکسان می شدند تا بر فراز ویرانه های آن دو شهر دمکراسی برقرار گردد. گفتار رسمی گفتار دنباله داری است که بی وقفه جاری است. براساس این گفتار اگر هم اکنون فرایند برقراری دمکراسی در عراق با مشکل روبرو گردیده است به دلایل تفاوت های فرهنگی است، تقابل بین فرهنگ نیروهای اشغالگر و فرهنگ بومی سرزمین اشغال شده. مقاومت در برابر اشغال خرابکاری بر سر راه بازسازی قلمداد می شود. تعفن حاکم بر این منطق که فضای گفتمان رسمی را اشغال کرده است هنوز هم نیازمند بررسی است.

گزینش نظامی امریکا در کادر تئوری "جنگ پیشگیرانه" رژیم های دیکتاتوری و یا تروریسم بنیادگرا است، یعنی رژیم ها و دستجاتی که قابل دفاع نیستند و فاقد مشروعیت مردمی اند. در این چشم انداز استراتژیک باید به سرنگون کردن آن نوع از دیکتاتوری های خشن و یا دست نشانده پرداخت که در قلمرو امپریالیسم یاغی می شوند و یا به نابود کردن آن نوع از تروریسم بنیادگرا دست زد که خود زمانی سربازان جیره خوار و کهنه کار امپریالیسم بوده اند و اینک در برابر فرمانده نظامی اشان سربه شورش برداشته اند.

در یک چنین جوی است که جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" باید موضعی اتخاذ می کرد که به حمایت از دیکتاتوری ها متهم نشود و مرزبندی خود را با تروریسم بنیادگرا حفظ کند، یعنی به گونه ای رفتار کند که طرفداران جنگ قادر نباشند که جنبش ضد جنگ را در کنار بنیادگرایی و رژیم های دیکتاتوری قرار دهد. برای رویارویی با اشغال امپریالیستی، جنبش ضد جنگ طبعاً نمی تواند که نیروی رزمنده برای جنگیدن در کنار مردم عراق به این کشور اعزام کند - نمونه بریگارد های بین المللی در جریان جنگ داخلی اسپانیا. با وجود این بخش هایی از این جنبش به عنوان سپرهای انسانی به عراق نیرو گسیل کردند. با این حال به نظر می رسد حداقل تا مقطع کنونی جنبش ضد جنگ به رغم آگاهی و هشیاری ای که در ظرفیت این جنبش نهفته است و علی رغم حجم و گستردگی آن، هنوز این جنبش فاقد رادیکالیسم جنبش علیه جنگ ویتنام است. جنبش ضد جنگ در آن دوران باعث شد که شورش هایی سر برآورد با چنان آگاهی و ظرفیتی که قادر باشند ثبات حکومت های سرمایه داری را تهدید کنند. صرف نظر از قیام های دهه ۶۰ در اروپا، اگر جامعه امریکا را در نظر بگیریم در آنجا گروه هایی رادیکال، آتونومیست و شورشی شکل گرفتند که به اشغال مراکز دولتی، حمله به ساختمان کنگره امریکا، منفجر کردن پایگاه های پلیس، حمله با بمب به پنتاگون می پرداختند. برای نمونه گروه **Weather Underground** (۸) حول شعار "جنگ را به خانه بیاوریم" به سازماندهی اعتراضات ضد جنگ می پرداخت.

در هر حال جنبش ضد جنگ (با عراق) در برخی مناطق به حرکت های اعتراضی رادیکال و نافرمانی اجتماعی (نه مدنی) عملی دست زده است که می توان به این نوع اقدامات در ایتالیا اشاره کرد. در این کشور جنبش نافرمانی اجتماعی - **Disobedienti** - که عمدتاً متأثر از گروه سفید جامگان **Tute Bianchi** یا **White Overalls** است از همان روزهای آغاز جنگ به یک رشته اقدامات مستقیم علیه ماشین جنگی نیروهای اشغال گر دست زده است: "بلوکه کردن خطوط راه آهن و جلوگیری از حرکت قطارهای - مرگ - حامل اسلحه و مهمات برای نیروهای اشغالگر. این اقدام به کمک کارگران خطوط راه آهن صورت گرفت. اشغال شعبه ایتالیایی شرکت چندملیتی **Exxon** که سوخت و بنزین نیروهای اشغالگر را تأمین می کند، نفوذ به پایگاه های نظامی و دست زدن به

کارشکنی. حمله به بانک هایی که محل سرمایه گذاری شرکت های تولید کننده اسلحه اند - بانک های مسلح - حمله به شرکت هایی که مواد غذایی، میوه و سبزیجات برای سربازان امریکایی ارسال می کنند. فراری دادن مهاجرین زندانی در انتظار اخراج از بازداشتگاه های اجباری. و موارد بسیار دیگر." (۹)

همه اینها نشان می دهد که به رغم تلاشهایی که به منظور جنایی قلمداد کردن این جنبش صورت می گیرد و موجی از اقدامات امنیتی و حتی سرکوب، جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" با گام گذاشتن در مرحله اعتراض علیه جنگ زنده است، راه خود را می کوبد و مسیرش را ادامه می دهد. جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" مبارزه و مقاومتی است جهانی، ترکیبی از جنبش هایی است پر از تحرک. فوروم اجتماعی جهانی به دنبال آن است که از سطح اعتراض و مخالفت فرا تر رود و در جست جوی راه های دیگری باشد جهت بنای مناسبات بدیل. در حالی که ممکن است سؤال هایی طرح شود حول این که این جنبش تا چه حد جهانی است، آیا اثر پذیری منطقه ای از آن یکسان و مشابه خواهد بود یا نه، آیا این جنبش دارای یک مرکز جغرافیایی است و مرکز ثقل آن کجاست؟ حول مسأله حاکمیت ملی تضاد های آشکاری در درون جنبش وجود دارد، مخالفین و طرفداران حاکمیت ملی در رابطه با اشکال مبارزاتی و هم چنین پیرامون ارائه بدیل درک یکسانی ندارند. سرنوشت این جنبش در مناطقی که دیکتاتوری های خشن نولیبرال و یا دیکتاتوری های وحشی حاکم اند به کجا می انجامد؟ وضعیت این جنبش در کره جنوبی، افریقا، آسیای جنوب غربی، اروپای غربی، امریکای لاتین چگونه است؟ اینها یک رشته چالش هایی است که این جنبش و فوروم اجتماعی جهانی با آن روبروست.

فرایند جهانی شدن به مثابه گرایش مسلط کنونی مرحله تاریخی سرمایه داری تأثیرات یکسانی بر همه مناطق جهان ندارد. جهانی شدن در ذات خود موجب قطبی شدن دنیا و به حاشیه راندن برخی مناطق می شود. جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" به لحاظ جغرافیایی به همان اندازه جهانی است که فرایند جهانی شدن. در مناطقی که در فرایند جهانی شدن جذب نشده اند، ریشه های این جنبش ضعیف است. در عین حال چپ اروپایی توانسته است از محدوده ملی فراتر رفته و مسائلی را که به بخش اعظم بشریت مربوط می شود مسأله خود بداند، یعنی موضوعاتی که عمدتاً به "جنوب" مربوط می شوند مثل فقر و فلاکت، جنگ و گرسنگی و نابرابری های اجتماعی. از سوی دیگر برگزار کردن فوروم های منطقه ای متعاقب فوروم اجتماعی جهانی به این موضوع اشاره دارد که این جنبش دارای روحیه های منطقه ای نیز می باشد. فوروم اجتماعی جهانی در پورتوالگره دارای روحیه امریکای لاتینی است در اروپا این فوروم متأثر از روحیه اروپایی است و درهند تحت

تأثیر روحیه آسیایی. این امر از آنجا ناشی می شود که تضاد آشکاری در سطوح مختلف حول اشکال مبارزاتی بین "شمال" و "جنوب" وجود دارد.

تا آنجا که به تحلیل جهانی شدن نئولیبرالی مربوط می شود تفاوت ها به شدت عمیق است. این تضادها در واقع از آنجا ناشی می شود که در "جنوب" مجموعه ای از جنبش های نیرومند وجود دارد که در تلاش است تا جای خود را در درون رنگین کمان جنبشی جهانی تثبیت کند، یک جنبش کارگری رزمنده و رادیکال، جنبش های مسلح، جنبش نیرومند زنان، جنبش های دهقانی، قیام های مردمی و شورش های شهری. برای مثال، از نقطه نظر اتحادیه های کارگری "شمال" سیاست های سازمان تجارت جهانی در مجموع مثبت است، ضعف هایی در سیستم وجود دارد که می تواند تصحیح شود اما اتحادیه های کارگری "جنوب" این نهاد را ابزار شرکت های فراملیتی می دانند در جهت استثمار کارگران و دهقانان. در مقابل اصلاحات و رفرم در ساختار نهادهای مالی بین المللی که جریان های رفرمیست درون جنبش از آن طرفداری می کنند جنبش های دهقانی "جنوب" به اشغال زمین هایی می پردازند که شرکت های چند ملیتی در صدد خرید آنها هستند. همین طور است اشغال ترمینال های نفتی نیجریه توسط زنان. در ژوئیه سال ۲۰۰۲ زنان روستاهای نیجریه در اعتراض به ویرانی های اجتماعی ترمینال های نفتی شرکت شورون - تکزاکو را به اشغال درآوردند و خواستار ایجاد درمانگاه، مدارس، جاده سازی و مزرعه های دام پروری شدند (۱۰). آنچه برای این جنبش ها اهمیت دارد حق داشتن زمین، آب، حق کار و حق زیستن است نه تنظیم و رگولاسیون بازار و سرمایه مالی. هم چنین اتحادیه های کارگری "جنوب" (ACTU در کره - Cosatu در افریقای جنوبی - CUT در برزیل) مخالفت خود را با اعمال سلطه طلبی اتحادیه های کارگری "شمال" در سطح جنبش کارگری جهانی پنهان نمی کنند.

مجموعه این شرایط باعث شده است که برخی ها به نادرست اینگونه تحلیل کنند که مرکز ثقل این جنبش در جنوب قرار دارد و یا به آنجا نقل مکان خواهد کرد. امری که به خودی خود در تضاد با ساختار شبکه ای این جنبش قرار می گیرد. "خصوصی سازی را متوقف کنید، جنگ نه! حقوق کاستها را رعایت کنید، قدرت باید به مردم سپرده شود، فلسطین آزاد، دنیای دیگری ممکن است، همه حکومت ها دشمن مردم اند" رکوردی از شعارهایی است که تعدد و کثرت مبارزات علیه دشمن واحد را نشان می دهد. نااومی کلاین معتقد است که از سانحه قطار در انگستان گرفته تا بیماری های کشنده در افریقای جنوبی همه ناشی از غارت و چپاول کاپیتالیستی است. براساس نظریه های تونی نگری و میکائیل هاردت اعتراض های میدان صلح آسمانی در سال ۸۹، شورش سیاه پوست ها در لوس آنجلس سال ۹۲، اعتصابات نشسته کارگران کره جنوبی، جنبش زاپاتیستی، انتفاضه

فلسطین، اعتراض های جنوا، پراگ، کبک، شاید رویدادهایی منفرد و جداگانه به نظری رسند اما در واقع امر همه اینها یورش مستقیمی است علیه روند کنونی جهانی شدن.

به این ترتیب ساختار شبکه ای جنبش فاقد مرکز است و اساساً شبکه نمی تواند دارای مرکز باشد. اما نباید دچار ساده لوحی شد. برخی از گرایشات درون جنبش در تلاش اند که سلطه و نفوذ خود را بر جنبش اعمال کنند بویژه بر فوروم اجتماعی جهانی. اگر چه این مسأله دشوار به نظری رسد ولی نباید آن را نادیده گرفت. به دلیل اینکه بر اساس اصول فوروم اجتماعی جنبش های مسلح و احزاب سیاسی نمی توانند به عنوان نمایندگان جنبش ها یا احزاب خود در فوروم حضور یابند و هم چنین امکان تحرک و سیالیت نیروهای شکل دهنده جنبش یکسان نیست برخی از جریانات فرصت می یابند تا بر فرایند تصمیم گیریها تأثیر بیشتری بگذارند. زاپاتیست ها که بخش عمده فعالیت هایشان غیرخشونت آمیز است و آمادگی این را دارند که از خود به شکل نظامی نیز دفاع کنند حضورشان در فوروم نمی تواند سازمانی باشد. حتی مادران میدان مایا قادر نیستند که جنبش شان را نمایندگی کنند. جنبش دهقانی هند (KRSS) که در سال ۱۹۹۳ یک راه پیمایی نیم میلیونی را علیه سازمان تجارت جهانی در شهر بنگلور سازماندهی کرد و همراه با زاپاتیست ها در سال ۱۹۹۸ **People's Global Action** را تشکیل دادند در عمل جای خود را به سازمان های غیر دولتی رفرمیستی داده است که تجارت پر سودی حول آنها شکل گرفته و با دریافت کمک مالی از شرکت های فراملیتی در اکثر گردهمایی ها شرکت می کنند. در برزیل نیز اوضاع به همین شکل پیش می رود. جنبش "اکولوژی فقرا" (۱۱) نخستین جنبشی بود که از طریق بسیج دهقانان به مصادره زمین ها پرداخت و توفیق یافت که پروژه نابودی جنگل ها را که از سوی بانک جهانی حمایت مالی می شد متوقف کند اما گروه های غیردولتی هم چون **IBASE** با حمایت های مالی شرکت های فراملیتی تلاش نمودند تا با کار شکنی بر سر راه این جنبش آن را در انزوا قرار دهند. تلاش های گروه های رفرمیستی جهت در انزوا قرار دادن نیروهای رادیکال جنبش باعث شده است تا در حاشیه فوروم های اجتماعی گردهمایی های دیگری نیز تشکیل شود. به عنوان مثال در یونان در جریان نشست سران اروپا مقاومت **Thessaloniki** برگزار شد، در حاشیه دومین فوروم اجتماعی اروپا در پاریس کنفرانس "چپ ضد سرمایه داری اروپا" - که عمدتاً تشکلی است از گروه های تروتسکیست پارلمانی - تشکیل شد و در حاشیه اجلاس فوروم اجتماعی جهانی در بمبئی هند نیز "مقاومت بمبئی" برگزار گردید که عمدتاً گروه های مائوئیستی، جنبش های دهقانی از جمله **KRSS** و قریب به ۳۱۰ جنبش مردمی و احزاب چپ را در بر می گرفت. **Via Campesina** در هر دو گردهمایی شرکت کرد.

درست است که تضادهایی وجود دارد و شیوه های متفاوت مبارزاتی در درون جنبش یا در فوروم اجتماعی جهانی قد علم می کند اما امکان همکاری وجود دارد و این خیلی مهم است که جنبشی هست که فرصتی ایجاد می کند تا جنبش های متعدد اجتماعی صدای خود را قابل شنیدن کنند ، با هم کار کنند، هم دیگر را بشناسند و اعتمادی متقابل بین آنها ایجاد گردد. به این ترتیب تعدد و کثرت مشکل این جنبش نیست، مسأله این است که این نیروها به چه شکلی با هم رابطه برقرار می کنند و دیالوگ بین آنها چگونه است. از درون همین تبادل تجارب است که پایه های بدیل های اجتماعی و دمکراتیک ممکن است بیرون آید.

مسأله دیگری که این جنبش با آن درگیر است رابطه اش با جنبش طبقه کارگراست. در یکی دو سال اخیر موجی از مبارزات طبقه کارگر سراسر اروپا را فرا گرفت. در ایتالیا بیش از ۱۳ میلیون نفر در اعتصاب سراسری کارگران در سال ۲۰۰۲ شرکت کردند. جنبش "No global" و فوروم اجتماعی ایتالیا با شرکت خود در این اعتصابات از آن حمایت کردند. با وجود این نه فوروم اجتماعی جهانی و نه فوروم اجتماعی اروپا تا کنون قادر نبوده اند که حول "یک روز اعتصاب سراسری در اروپا" به یک توافق دست یابند. برآمد جنبش های اجتماعی و جنبش های بیرون پارلمانی شاید تعبیری باشد از ضعف جنبش طبقه کارگر. دلایل این ضعف را می توان در تشتت و پراکندگی این طبقه، رابطه اتحادیه های کارگری با احزاب رسمی - اتحادیه هایی که تحت انقیاد این احزاب اند - و سازش با قدرت جستجو کرد. "تاریخ مبارزه طبقاتی تاریخ پیروزی های طبقه کارگر نیست. تاریخ پیروزی ها، شکست ها و سازش های آن است". (۱۲)

شاید این چنین به نظر رسد که جنبش طبقه کارگر هنوز مرحله سازش با قدرت را سپری نکرده باشد. اما در سال های اخیر جنبشی از اتحادیه های کارگری توده ای مبارز در عرصه جنبش کارگری و خارج از حیطه فعالیت های اتحادیه های رسمی سر بر آورده است که به امر سازماندهی کارگران در مناطق "آزاد کارگری" که در اشغال این اتحادیه هاست، می پردازند. به عنوان مثال می توان در ایتالیا به **Uonicobas, Cobas** و تا حدودی بخش هایی از **CGIL** اشاره کرد. این اتحادیه ها در فوروم اجتماعی ایتالیا حضور دارند و در عین حال فاصله خود را نیز با احزاب رسمی حفظ کرده اند. از سوی دیگر فابیو آماتو (**Fabio Amato**) یکی از فعالین جنبش نافرمانی اجتماعی ایتالیا چنین می گوید: "ما یک اپوزیسیون اجتماعی هستیم، یک آلترناتیو چپ ضد سرمایه داری را نمایندگی می کنیم که هم در طبقه کارگر و هم در جنبش های اجتماعی منشأ دارد" (۱۳). **Giacomo Barbieri** مسئول روابط بین المللی **CGIL** می گوید: "در مبارزه ما با دولت برلسکونی انگیزه های کارگری وجود دارد، واضح است اگر اتحادیه ای در امر ایجاد یک ائتلاف قوی از نیروهای اجتماعی توفیق یابد به نوبه خود می تواند امری مثبت باشد برای نیروهای سیاسی چپ ، اما ما مدعی رهبری

چپ نیستیم" (۱۴). موضوع اصلی کنگره پنجم حزب احیاء کمونیستی (PRC) به رابطه این حزب با جنبش جهانی ضد سرمایه داری می پرداخت. Marco Consolo یکی از مسئولین این حزب چنین توضیح می دهد: "برای تغییر جامعه باید خودمان را تغییر دهیم. حزب ما تلاش می کند استقلال خود را زنده نگه دارد. و هم زمان در درون جنبش و به عنوان جزئی از ترکیب آن حضور داشته باشد. هیچ راه خروجی از این جنبش برای ما وجود ندارد. ما قبل از رویدادهای جنوا به این جنبش وارد شده بودیم. ما تلاش می کنیم همه جا حضور داشته باشیم. بدون شرکت در مبارزات اجتماعی ما نمی توانستیم هیچ توفیقی حاصل کنیم" (۱۵). جنبش های اجتماعی و اتحادیه های کارگری در جریان اعتراض های علیه جهانی شدن لیبرالی بازیگران عمده صحنه درگیری ها بوده اند. در ایتالیا به ویژه در دوران حکومت برلسکونی این جنبش ها بسیار به هم نزدیک شده اند و بعد از اعتصاب های سراسری ائتلاف های متعددی بین نیروهای چپ شکل گرفته است. تجربه هایی از این نوع در ایتالیا در جریان است. شکل گرفتن ائتلاف های سیاسی حول مبارزات اجتماعی روی می دهد. فوروم اجتماعی جهانی نیز ظرفیت آن را دارد که حول مبارزه علیه دشمن واحد در این مسیرگام بردارد اما شناخت دشمن واحد از چشم انداز جنبشی که از تعدد و کثرت شکل گرفته مسأله ی ساده ای نیست. میکائیل هاردت به منظور توضیح این تعدد، "داستان فیل" مولوی در اتاق تاریک را مثال می آورد: هر کسی بخش هایی از اندام فیل را حس می کند اما هیچ کس تمامیت فیل را نمی بیند. قدر مسلم این که قیام مردم آرژانتین در فوروم اجتماعی جهانی منشأ ندارد و شورش های توده ای بولیوی - که بازیگران اصلی آن قصد خود را که مبتنی بر سرنگونی و کسب قدرت است پنهان نمی کنند - از دل فوروم اجتماعی جهانی بیرون نیامده است. این امر به وضوح نشان می دهد که هر استراتژی مبارزاتی و یا ارائه هر نوع بدیل تا زمانی که تعادل قوا علیه نظم موجود را بر هم نمی زند و یا تهدیدی علیه قدرت سیاسی ایجاد نمی کند قرین به توفیق نبوده و در درون نظام سرمایه داری قابل تحمل خواهد بود. تلاش هایی که به منظور ارائه آلترناتیو صورت می گیرد متعدّداند. این تلاش ها بدیلی واحد ارائه نمی دهند بلکه طرح هایی است که به موازات هم حرکت می کنند و یا در تقاطع با یکدیگر قرار می گیرند. "دنیای دیگری ممکن است" دنیای زیبایی است. دنیایی تا این حد زیبا در هیچ کتاب مقدسی یافت نمی شود و در ذهن هیچ شاعری نمی گنجد. این دنیا از یک روحیه ی آرمانی ناشی می شود، آرمانی نه به معنای تخیلی آن، آن چیزی که در دسترس نیست بلکه آرمانی که حقیقتاً امکان پذیر است و فقدان آن - روحیه آرمانی - در دوره یورش وحشیانه سرمایه دارانه، در بین گرایشات و جریان های چپ به روشنی احساس می شود. منشأ این روحیه آرمانی را باید در تاریخ مبارزاتی جستجو کرد، در سابقه تاریخی فعالیت های رزمجویانه که دائماً همراه بوده است با شکنجه و قربانی، مبارزه و شکست و تداوم مسیری با محتوای عدالتجویانه.

درست است که مبارزه بدون روحیه آرمانی پیش نمی رود اما مبارزه واقعیتی است که در رؤیا جریان ندارد. چرا که نظام سرمایه داری و طبقه سرمایه دار تنها نظام و طبقه ای است که هیچ گاه در رؤیا نزیسته است و بی وفقه فاقد چهره انسانی و اخلاقی بوده است. اما ضعف عمده فوروم اجتماعی جهانی ارائه آلترناتیو نیست بلکه استراتژی هایی ست که در جهت تحقق آن به کار گرفته می شود. عمده ترین طرح های بدیلی که تا کنون به صورت پیش نهاد مطرح شده است و یا براساس درک این یا آن جریان از شرایط حاکم بر جنبش تدوین گردیده است، مهم و بجا خواهد بود که موضوع بحث و گفتگو قرار بگیرند.

طرفداران رفرم دست کم بر سر بدیلی که اتک ارائه می دهد با هم توافق دارند. اتک "اجماع پورتوالگره" را درمقابل "اجماع واشنگتن" قرار می دهد. آنچه اتک از آن به عنوان اجماع پورتوالگره نام می برد لغو بدهی کشورهای فقیر، برقراری عوارض بر معاملات مالی بین المللی و توقف خصوصی سازی های خدمات عمومی است. این راه حل ها از تحلیل این جریان حول بحران های اقتصادی نظام سرمایه داری ناشی می شود. در تحلیل اتک سلطه سرمایه مالی باعث بی ثباتی بازار، نابرابری و طرد اجتماعی و بیکاری می شود و فقر را در مناطق پیرامونی افزایش می دهد. اتک بحران های نظام سرمایه داری را در سیاست های نولیبرالیستی خلاصه می کند و در این تحلیل رابطه بین طبقات تحت سلطه و طبقات مسلط جایی ندارد بنابراین راه حل های این جریان از محدوده تنظیم بازار و برقراری مالیات تابین (Tobin) فراتر نمی رود و این در شرایطی است که فرایند جهانی شدن هر نوع فضائی به منظور انجام رفرم در نظام سرمایه داری را از بین برده است. در مورد لغو بدهی های کشورهای فقیر به نظرمی رسد اتک هنوز به طور کلی نا امید نشده است و نمونه جالبی را در برابر خود می بیند. دست و دل بازی رئیس جمهوری امریکا ذوق زدگی برنارد کاسن را به خوبی لو می دهد.

برنارد کاسن در جریان اجلاسیه پایه گذاری اتک آلمان (۱۹-۲۱ اکتبر ۲۰۰۱) اشاره می کند که: "رئیس جمهور بوش بعد از ۱۱ سپتامبر به این طرف گام هایی در راستای طرح های اتک برداشته است. روشن است که ما هنوز راه درازی در پیش رو داریم اما مهم است که بگویم بوش به سیاست های ما حول نقش دولت نزدیک شده است. او از سیاست الغاء دیون استقبال می کند هر چند او انگیزه های خاص خود را دارد. به عنوان مثال لغو بدهی های پاکستان از جانب ایالات متحده ثابت می کند که لغو بدهی های خارجی امکان پذیر است" (۱۶). قرار لغو بدهی های پاکستان هم زمان بود با بمباران افغانستان. رئیس جمهوری ایالات متحده به منظور جلب حمایت پاکستان و یک ژنرال کودتاچی در "جنگ علیه تروریسم"، مسأله لغو بدهی این کشور را پیش کشید. پاکستان در سال های اخیر در مرکز استراتژی نظامی ایالات متحده در منطقه قرار داشته است. به نظرمی رسد که بدهی

های پاکستان با یک رشته جنگ های متعدد در افغانستان در هم تنیده شده است. لغو این بدهی ها نیز با راه اندازی یک جنگ جدید دیگر و اشغال نظامی افغانستان در ارتباط با هم قرار می گیرند. اما اینکه این اقدام بوش به چه شکلی اتک را یک گام به "دنیای دیگری ممکن است" نزدیک می کند، جواب آن را می توان در بدیلی یافت که این جریان تحقق آن را وعده می دهد، بدیلی که هیچ چیز نیست جز بازگشت به سرمایه داری ماقبل نولیبرالیسم، سرمایه داری با "چهره انسانی" بازاری که تنظیم گشته است و مالیات بر بازار بورس.

بدیل دیگری که مطرح می شود پیشنهادهایی هستند که فوروم جهانی بدیل ها و سمیرامین مشهورترین چهره ضد امپریالیست جنبش ارائه می دهند. از نظر سمیرامین این پیشنهادها ارزش بحث و گفت و گو را دارند. این "بدیل" مبتنی است بر پروژه های گردآورنده و ائتلافی. "با اتکاء به پیشرفت اجتماعی، دموکراتیزه کردن، وابستگی متقابل براساس مذاکره، بدیل سیستم نولیبرالی را پایه ریزی کنیم" ۱۷. سمیرامین معتقد است "باید درسه بعد این آلترناتیو که یکی از دیگری جدایی ناپذیرند پیشروی کرد. بهتر است کمتر ولی بهتر باشد. باید استراتژی های مرحله ای که راه را برای تحکیم پیشروی ها می گشاید بسط داد، هرچند در این جا و آن جا و در اوضاع کنونی، این پیشروی ها ناچیز باشد تا بعد بتوان با کم کردن احتمال شکست، انحراف و عقبگرد، گام های بلندتری برداشت."

مشکل این نظریه، نظریه ای که از جانب سمیرامین توصیه میشود و مبتنی است بر طرح های ائتلافی، این است که او مبارزات خلقها، شورش های توده ای و مبارزه علیه دیکتاتوری ها را از یک سو، با سیستم های سلسله مراتب و شکل نوین اعمال قدرت سرمایه داری جهانی ازسوی دیگر، به نوعی در پیوند مفصلی با یکدیگر قرار می دهد. به این معنا که در کادر "پروژه های ائتلافی" گسترش جنبش های اجتماعی طبقات و مبارزه طبقاتی، مبارزه برای دموکراسی در امتداد یا به موازات شکل بندی قطب های چندگانه و در ارتباط با آنها حرکت می کند و گسترش می یابد. اما آنچه جنبش جهانی ضد سرمایه باید بدان بپردازد دقیقاً مبارزه با همین سیستم های سلسله مراتب است. براساس نظریه سمیرامین "خلق ها خصم واحدی دارند که عبارت است از سرمایه انحصاری چند قطبی محدود جهانی شده و امپریالیستی مسلط و مجموعه قدرت های سیاسی که در شرایط حاضر در خدمت آنند یعنی دولت های قدرت مثلث (امریکا، اروپا، ژاپن) و نیز دولت های طبقات حاکمه کمپرادور در کشورهای جنوب و مجموعه ای از نهادهای مالی و نظامی بین المللی از قبیل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، ناتو و غیره". سمیرامین در مقابل استراتژی این خصم واحد، گسترش جنبش های اجتماعی و یک استراتژی متقابل توده ای را قرار می دهد. عناصری که این استراتژی متقابل توده ای را می سازند درسه پیشنهاد سمیرامین تبلور می یابد: "اول اروپایی پسا

امپریالیستی. دوم نزدیکی طرف های مهم جهان اروپایی - آسیایی یعنی عمدتاً اروپا، روسیه، چین و هند. سوم احیای همبستگی خلق های جنوب (روحیه باندوگ، کنفرانس سه قاره - آسیا، آفریقا و امریکای لاتین).

سربراوردن قطب های دیگر به عنوان مثال قطب روسیه، چین، هند یا کره از یک سو و اروپا و ژاپن از سوی دیگر در برابر هژمونی ایالات متحده به خودی خود نمی تواند حامل تحولی باشد که به نفع طبقات زحمتکش قلمداد شود. عمده دولت های حاکم در مناطق پیرامونی، دولت هایی به غایت ضد دمکراتیک و رژیم هایی دیکتاتوری اند که سیاست های نولیبرالی را دنبال می کنند. مسأله این است که موضوع مبارزه با دیکتاتوری های نولیبرال سرنگونی این نوع رژیم هاست. به این ترتیب طرح هایی که بر پایه فاصله گرفتن از مدیریت امپریالیسم جمعی استوار است و درچنین شرایط مفروضی نزدیکی طرف های مهم جهان اروپایی - آسیایی را توصیه می کند، گسست درسیستم جهانی نیست بلکه در حد یک نوع تغییر فاز می تواند متوقف شود. البته این امر نباید باعث شود که از تضادها و شکاف های بلوک امپریالیستی - سرمایه داری، رقابت و سازش بین این دولت ها غفلت کرد اما این امر باید با این آگاهی همراه باشد که این نظام انباشته از تضاد و تناقض است چه در شکل امپریالیسم جمعی مثلث و چه در شکل سیستمی چند - مرکزی و یا چه به صورت نولیبرال آن.

بنابراین عناصر تشکیل دهنده این پروژه ائتلافی نه فقط ظرفیت آن را ندارد که یکدیگر را به شکل نسبی تکمیل کنند یا به موازات یکدیگر به حرکت درآیند بلکه همدیگر را حذف و خنثی می نمایند. به عبارتی دیگر این عناصر قبل از اینکه یکدیگر را تقویت کنند به تضعیف کل پروسه جنبش های مقاومت و یا دست کم به سکون نسبی آن می انجامد. اگر جنبش " تا کنون و همواره دنباله رو بوده و باید خود را از موضع گیری های تدافعی و واکنشی آزاد کند و شکل تهاجمی به خود بگیرد " دقیقاً به این دلیل بوده که این "پروژه های ائتلافی" امکان تحرک و سیالیت را از این جنبش می گیرد و جنبش باید خود را از چسبیدن به این نوع پروژه های ائتلافی رها کند و از این حلقه بیرون آید. آنچه که می تواند برد و تأثیر این جنبش را افزایش دهد تعدد و کثرتی است در درون ساختار شبکه ای آن که خود را از کنترل سیستم سلسله مراتب قدرت آزاد کرده باشد.

شکست پنجمین اجلاس سازمان تجارت جهانی در کانکون مکزیک را در نظر بگیریم. این شکست برخی را به آنجا کشاند که آن را پیروزی خلق های جنوب بدانند و از سربراوردن یک " مرکز قدرت بدیل " بر اساس همکاری های جنوب - جنوب یعنی گروه G- 20 سخن بگویند. مرکز قدرت بدیلی که قادر است در برابر سلطه ایالات متحده امریکا بر سازمان تجارت جهانی مقاومت کند. طبعاً جنبش جهانی علیه سرمایه به عنوان نخستین عامل مؤثر تعادل قوا باعث این شکست شد و این امر برای خلق های جنوب یک پیروزی است. یک پیروزی آمیخته با اندوه ناشی از خودکشی یک

کشاورز کرده‌ای. خونی که با خون شورشی جنوا، کارلوگیلیانی درهم می‌آمیزد. و این خون‌ها بهایی است که خلق‌های فقیر به طور بی‌وقفه در مبارزات روزمره‌شان برای ساختن "دنیای دیگری ممکن است" پرداخت می‌کنند. اما آنچه گروه G-20 در تلاش ساختن آن است فضایی است بسیار تنگ به منظور رقابتی غیر ممکن در بازارهای جهانی. تلاشی است به منظور "پذیرفته شدن به محفل جادویی ملت‌های خوشبخت ... ورود به بازار... آنچه با ایجاد قحطی موجب قتل عام سیستماتیک مردم شده است برای اولین بار در تاریخ، نه طبیعت بلکه بازار است" (۱۸).

بر اساس دیدگاه‌های سمیرامین "سوسیالیسم جهانی تنها پاسخ انسانی به یورش جهانی سرمایه داری وحشی، امر امروز و فردا نیست و افقی است متحرک و باید انترناسیونالیسم خلق‌ها را در مقابل انترناسیونالیسم سرمایه بنا کرد". که حق با او است. از همین رو فهم استراتژی‌هایی که از جانب او تدوین می‌شوند در این راستا قرار دارند. با این همه آثار مفاهیمی که از دوران اردوگاهی به میراث مانده است در تحلیل‌های او دیده می‌شود. راه‌های سمیرامین عمدتاً به سیاست‌های دوران اردوگاهی شباهت دارند. اما دوران اردوگاه‌ها به پایان رسیده است و دیگر نمی‌توان برآمد قطب‌های دولتی و بلوک‌های چندگانه را جایگزین مبارزات خلق‌ها نمود. در حقیقت انحلال انترناسیونالیسم‌های کارگری، انحراف جنبش‌های طبقه کارگر و به عکس، برآمد جنبش‌های اجتماعی تا حدود بسیار زیادی همزمان است با شکل‌گیری قطب‌ها و اردوگاه‌های جهانی. اما قطع رابطه با دوران اردوگاهی و مارکسیسم سنتی طبعاً به معنای نفی و نادیده انگاشتن میراث تاریخی و مبارزاتی مارکسیسم و نفی سنت‌های انقلابی و انباشت دستاوردهای مبارزاتی خلق‌ها نیست. سلطه مارکسیسم سنتی و یا جنبش‌های آزادی‌بخش به مثابه گرایش مسلط از شرایط تاریخی خود نشأت گرفته‌اند. تأثیرات عمیقی که جنبش‌های آزادی‌بخش بر دیگر جنبش‌های ملهم از مارکسیسم در سایر نقاط جهان بر جای گذاشتند قابل انکار نیست. این امر همبستگی جهانی چپ را تقویت کرد. برآمد "موج چپ جدید" در اروپا و جنبش‌های دانشجویی دهه ۶۰ بی‌تأثیر از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی نبود، اما مسأله‌ای که امروز جریان‌های چپ با آن درگیرند فضایی جدید و مرحله تاریخی جدیدی است که هیچ شباهتی به دوره‌های گذشته ندارد. جنبشی که امروز در برابر سرمایه داری جهانی قد علم کرده است جنبشی است مستقل که روی پا‌های خود ایستاده است و با چالش‌هایی روبروست که حقیقتاً دیگر امکان برخورد و رو دررو شدن با آنها از طریق راه‌حل‌های سنتی به کلی منتفی است و رابطه با این داواها از طریق اشکال مبارزاتی که متعلق به گذشته است دیگر ناممکن به نظر می‌رسد و بازگشت به دوران اردوگاه‌ها نه بنای انترناسیونالیسم خلق‌ها که یک انحراف است. اما نباید فقط از این چشم‌انداز به مطالعه تئوری‌های سمیرامین پرداخت. طرح‌های بدیلی که او ارائه می‌دهد از محتوای گسترده‌ای برخوردار است که طبعاً نقطه ضعف‌هایی نیز دارد. او تعریف منسجم‌تر و

کامل‌تری از امپریالیسم و دشمن واحد ارائه می‌دهد و با آگاهی دقیق استراتژی‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی خصم واحد را تشریح می‌کند و درمقابل آن وظایف فوری جنبش را به طور عینی و کنکرت پیشنهاد می‌کند. و نیز از همین روست که تدوین یک پروژه ائتلافی بدیل و ارائه پاسخ‌های نظری و عملی حول آن، در متن رنگین‌کمانی از جنبش‌های اجتماعی به ناگزیر می‌تواند حامل عناصری از ابهام نیز باشد.

در این میان دیدگاه‌های تونی نگری و میکائیل هاردت حول جنبش "ضد جهانی شدن لیبرالی" و هم‌چنین ارائه بدیل یکی از بحث‌برانگیزترین دیدگاه‌هاست. برخورد انتقادی با اندیشه‌های این دو نظریه‌پرداز و نظریه "امپراتوری" بحث مستقلی است که بجا خواهد بود به آن پرداخته شود. اینجا حتی المقدور به بدیلی که مبتنی براندیشه‌های آنهاست اشاره می‌شود. بر اساس نظریه‌های هاردت این جنبش در صدد است "تحلیلی از فرایند جهانی شدن ارائه دهد، نهادهای مالی بین‌المللی را از چشم‌اندازی انتقادی بررسی کند و به یک درک عمومی از اشکال سلطه قدرت جهانی نائل آید. به این معنا که این جنبش تلاش دارد از یک سو نظام «امپراتوری» را تحلیل کند و از سوی دیگر تلاشی‌ست به منظور بنای یک ضد امپراتوری - تکثر (مولتی تیود) یا پرولتاریای جهانی". از نظر تونی نگری "چپ جدید تنها می‌تواند از درون این جنبش ضد لیبرالی بیرون آید". اما میکائیل هاردت در این مورد درک محتاطانه‌تری دارد. او بر این اعتقاد است که "دست کم در اروپا و آمریکا این جنبش امکانی است که می‌تواند به احیاء چپ در حال احتضار مدد رساند. بسیاری از احزاب سنتی نیروی خلاق این جنبش را می‌بینند و از این طریق قادرند موقعیت قدیمی شان را بازسازی کنند. هم‌چنین این فرایند دمیدن روح تازه‌ای است در کارکرد های بسیار مؤثر چپ دهه ۶۰". از نظر میکائیل هاردت آنچه که حقیقتاً در این جنبش جدید است این است که اشکال "سازماندهی، مفهوم رهبری، نقش سخنگو، در یک ساختار شبکه‌ای" به چه معنایی است.

مفاهیمی چون دولت - ملت‌ها، حاکمیت ملی، "امپراتوری"، کار مادی و غیرمادی، پرولتاریای جهانی یا تکثر (مولتی تیود)، خروج، قرار دادن انقیاد در مرکز دیالکتیک سرمایه به جای پروسه انباشت، در مرکز اندیشه‌های تونی نگری و میکائیل هاردت قرار می‌گیرند. اما آنها خود ادعا ندارند که تئوری‌های جدیدی را کشف کرده باشند. هاردت و نگری به یک جمع‌بندی از روند جاری جهانی شدن نائل آمده‌اند، فرایندی که هنوز شکل کامل به خود نگرفته و ناتمام است، نظامی که در حال شکل‌گیری است. این دو نظریه‌پرداز خود تأیید می‌کنند که اندیشه‌ها و تئوری‌هایشان تا حد بسیار زیادی از مفاهیم حاکم برجانبش‌های فمنیستی و هم‌چنین جنبش هم‌جنس‌گرایان و جنبش‌های نوین اجتماعی اقتباس گردیده است.

شکل نوین اعمال قدرت در سطح امپراتوری به رابطه بین "امپراتوری" و ضد - قدرت یا تکثر (مولتی تیود) وابسته است. میکائیل هاردت می گوید: "در این مرحله گذار نقش دولت - ملت‌ها پایان نیافته بلکه عمل کرد آنها تغییر کرده است. اعمال قدرت از طریق نهادهای فراملیتی، ساختار شبکه‌ای آن ، مجموعه ای از قراردادهای و نرم‌ها صورت می‌گیرد. تفکر حاکم بر دولت‌ها نه بر اساس منطق ملی بلکه بر اساس منطق جهانی است. وزیران مالی، رؤسای مؤسسات سرمایه داری جهانی در داوس به دور هم گرد می آیند و در تصمیم گیری ها منطق ملی و جهانی درهم گره می خورد."

بر اساس این دیدگاه جنگ هایی که در سطح "امپراتوری" به وقوع می پیوندد فقط جنگ داخلی است. "امپراتوری" دشمن درونی‌اش را مورد تهاجم قرار می دهد، یعنی علیه "دولت های یاغی" ، "تروریست‌ها"، فعالین جنبش ضد جهانی شدن لیبرالی و یا مهاجرین - مهاجرینی که تفنگ داران دریایی در تعقیب و شکار آنهایند - می‌جنگد. هاردت ادامه می دهد: "آنچه ما امروز شاهد آن هستیم منازعات نظامی بین دولت‌های مستقل ملی نیست، بلکه کشمکش‌های درونی و جنگ داخلی است. مداخله های نظامی بر اساس قطعنامه های سازمان ملل ، ناتو و یا ائتلاف های نظامی بین اروپا و امریکا علیه دولت‌های مستقل ملی نیست بلکه علیه نیروهای مخالفی است که در درون قلمرو این دولت‌ها وجود دارند. آنچه بمباران علیه القاعده در افغانستان را با طرح امریکایی کلمبیا علیه FARC به هم مرتبط می سازد این است که این حملات بر ضد «نیروهای فاقد حاکمیت ملی» است در قلمرو ملی."

به منظور دست یافتن به تعریف کامل‌تری از تئوری "امپراتوری" عناصر دیگری مورد نیاز است. امپراتوری فاقد یک مرکز جغرافیایی است. دوران امپریالیسم نیز سپری گردیده است، بنابراین مداخله‌های نظامی ایالات متحده امریکا از این چشم‌انداز چگونه توضیح داده می شود؟ میکائیل هاردت چنین استدلال می کند: "مداخله های نظامی امریکا در دو یا سه دهه اخیر همیشه دوسویه بوده است. وجه نخست آن بر اساس منافع ملی امریکا توضیح داده می شود، همزمان تفسیر دیگری نیز وجود دارد، دخالت بشردوستانه به منظور حمایت از حقوق بشر. به عنوان مثال مداخله در کوسوو نه بر اساس منافع ملی که مداخله نظامی امپراتوری است. این دو وجه بر اساس دو منطق متفاوت مبتنی است که باید هر دو را جدی گرفت."

به این ترتیب به نظر می رسد که وضعیت "امپراتوری" تا حدود زیادی روشن است و تا آنجا که به امپراتوری بر می‌گردد آرایش صحنه سیاسی و نظامی، مداخله ها و جنگ های آن فرموله شده باشد. اما در سوی دیگر، یعنی در سمت ضد - قدرت و یا تکثر (مولتی تیود) اوضاع و احوال به چه شکلی پیش می رود، تکلیف تکثر (مولتی تیود) در این کارزار چه می‌شود؟ در کدام نقطه ساختار شبکه ای امپراتوری و در چه لحظه ای ، مولتی تیود باید به شورش دست زند؟ به عبارتی زمان و

مکان نبرد را چه کسی تعیین می‌کند؟ کجای شبکه را باید مورد تهاجم قرارداد و لحظه شورش چه زمانی فرا می‌رسد؟ نخست پاسخ تونی نگری و میکائیل هاردت را مرور کنیم. این دو در مقاله "موش کورمارکس مرده است" (۱۹) می‌گویند: "برد و تأثیر هر نوع مخالفتی وقتی تعیین کننده خواهد بود که قلب امپراتوری یعنی قدرت آن، مورد تهاجم قرارگیرد. این امر به معنای تهاجم به یک منطقه جغرافیایی هم چون واشنگتن یا ژنو و توکیو نیست، به این دلیل که در سطح امپراتوری دیگر حلقه ضعیف وجود ندارد، بعکس ساختار امپراتوری و رابطه جهانی شدن با اقتصاد و فرهنگ به این معنا است که آن مکانی که از هر نقطه ای می‌تواند مورد تهاجم قرارگیرد مرکز بحرانی امپراتوری است."

بر اساس دیدگاه‌های سمیرامین "نظام جهانی امپریالیستی است و در برخی از ویژگی‌های اساسی و دائمی خود با سیستم‌های امپریالیستی پیشین گسترش سرمایه دارانه‌ی جهانی شریک است، با وجود این از بسیاری جهات وارد مرحله‌ای از گسترش نوین خود شده است." اما تئوری تونی نگری و میکائیل هاردت ظرفیت آن را ندارد که هویت دشمن واحد - یعنی وابستگان به امپراتوری - را تعیین کند و در ارائه یک تعریف از این دشمن واحد شکاف‌های عمیقی در تئوری آنها نهفته است. مفهوم وابستگان به امپراتوری نه فقط دشمن را مخفی و پنهان می‌کند بلکه به تکثیر و قطعه‌قطعه کردن آن نیز می‌پردازد به طوری که این سیستم‌های سلسله‌مراتبی فاقد هر نوع نیروی هم‌مونیک به ویژه شکل نظامی آن، قلمداد می‌شود. تاریخ مداخله امپریالیستی همیشه با اشغال نظامی، جنگ و حمایت از دیکتاتوری‌ها همراه بوده است. مداخله‌های نظامی ایالات متحده در یکی دو دهه اخیر (که از صدها مورد تجاوز می‌کند) نشانه گسست با سیاست‌هایی که منشأ در جنگ ویتنام دارد نیست بلکه دقیقاً ادامه آن در اشکال نوینی است. تهاجم به نیروهای فاقد حاکمیت ملی نه مشخصه "امپراتوری" که بعکس از ویژگی‌های امپریالیسم است. سوابق تاریخی - که هنوز زود خواهد بود تا از حافظه تاریخی انقلابیون ناپدید شود - تأیید می‌کند که این جنگ‌ها در حمایت از دیکتاتوری‌ها و دفاع از قلمرو اشغالی حاکمیت ملی و علیه جنبش‌های مقاومت و برضد بخش آزاد شده یعنی قلمرو شورش می‌باشد. این امر نیز صحت دارد که مفاهیمی هم چون دولت - ملت‌ها، جنگ، "تروریسم" و جنبش‌های مقاومت و همچنین رابطه آنها با خاک، قلمرو ملی و مشخصه‌ها و ساختارهای آن دستخوش تحولات عظیمی گردیده است اما جنگ‌های بالکان و اشغال نظامی عراق را با هیچ تئوری "پسا امپریالیستی" نمی‌توان توضیح داد. جنگ کوسوو ادامه یک رشته از جنگ‌هایی است که تجزیه و فروپاشی یک دولت مستقل ملی را به دنبال داشت و پیامدهای آن سر برآوردن دولت - ملت‌های کوچک‌تری بود که منشأ در تجزیه یوگوسلاوی دارند. این امر تا حدودی شباهت دارد به آنچه که در شوروی سابق اتفاق افتاد البته به شکل غیر نظامی آن. جنگ‌های بالکان آغاز یک رشته جنگ‌هایی بود در چارچوب استراتژی نظامی ایالات متحده به منظور کنترل نظامی کره زمین،

که سمیرامین به آنها اشاره می کند. اشغال عراق اما شکاف هایی را در اندیشه های تونی نگری و میکائیل هاردت باعث شد تا جایی که این دو نظریه پرداز به نوعی از هژمونی سرمایه امریکایی البته در پیوند با سرمایه جهانی و یا ترکیبی از منافع ملی با منافع امپراتوری به شکل بسیار مبهم اشاره کنند. اما لوکا کاسارینی از طرفداران پروپا قرص تئوری "امپراتوری" در این سردرگمی پاسخ صریح تری حول اشغال عراق ارائه می دهد. او می گوید: " امریکا در درون نظام امپراتوری به کودتا دست زده است ". در هر حال این نوع استدلال و پاسخ ها نتیجه منطقی پشت کردن به تئوری امپریالیسم است. بر اساس نظریه های تونی نگری و میکائیل هاردت آن چه شرایط پایان امپریالیسم را فراهم کرده است سپری شدن دوران دولت - ملت هاست. دیدگاه غلط این دو نظریه پرداز از آنجا ناشی می شود که آنها منشأ امپریالیسم را در دولت - ملت ها جستجو می کنند نه در ماهیت و ذات سرمایه. بنابراین وقتی که دوران دولت - ملت ها پایان یافته است امپریالیسم نیز امری پایان یافته است. اما امپریالیسم ذاتی سرمایه و حتی مستقل از مرحله تاریخی آن می باشد.

در هر حال به دنبال فروپاشی شوروی سابق، که باعث شد تا بسیاری از جریان های چپ به سمت سوسیال دمکراسی و یا حمایت از دولت رفاه گرایش پیدا کنند، تونی نگری و میکائیل هاردت در تلاش اند تا با بر هم زدن این قطب بندی ایجاد شده به مسیر دیگری اشاره کنند: ایجاد یک ضد - قدرت و بنای یک ضد امپراتوری. آنچه در این راستا باید انجام گیرد سازمان دهی مهاجران، کارگران غیررسمی، و همه استثمار شدگان در سطح جهانی است. حق برخورداری از حقوق اجتماعی و اقتصادی در چارچوب یک شهروندی جهانی است که حرکت آزاد انسان ها را ممکن می سازد. مفاهیمی که روحیه سیاسی و شورشی حاکم بر آن خیره کننده است.

به رغم اینکه این ضد - قدرت یا بدیلی که تونی نگری و میکائیل هاردت ارائه می دهند حامل عناصری از رادیکالیسم و اشکالی از مبارزه رزمجوینانه است که با بسیج پرولتاریای جهانی و با جنبش های نوین اجتماعی در سطح جهانی تلفیق می شوند اما تا آنجا که به ارائه تعریفی از دشمن واحد یعنی "امپراتوری" مربوط می شود این ضد - قدرت می تواند از آنجا سر درآورد که هدف اش را نابجا انتخاب کند و حکم یک بدیل پر تحرک خنثی را به خود بگیرد. از همین رو بنای این ضد امپراتوری و یا ضد - قدرت به ساختن کشتی نوح (تعدد و کثرت) شباهت دارد و روانه توفان کردن آن بدون قطب نما و بدون کبوتر راهنما به سمت هدفی نامعلوم.

بنابراین به نظرمی رسد که فوروم اجتماعی جهانی نقطه عطف مهمی را در برقراری رابطه بین جنبش های اجتماعی، فضایی به منظور گفت و گو و هم چنین سازمان دهی اقدامات و فعالیت های مشترک ترسیم کرده باشد اما اگر به راه حل نهایی در جهت ارائه یک بدیل واحد منجر شود غیرمنتظره خواهد بود.

یادداشت: برای آگاهی از نظریه های سمیرامین ، تونی نگری و میکائیل هاردت به مجموعه مقاله ها و مصاحبه های این نظریه پردازان به سایت www.peykarandeesh.org مراجعه کنید..

پاورقی ها:

- ۱ - خبرنگار و نگارنده کتاب **No Logo** (به گزارش جشن لوموند دیپلوماتیک در همین شماره مراجعه شود)
- ۲ - مجله آرش شماره ۶۱ - صفحه ۳۳
- ۳ - برنارد کاسن یکی از سخنگویان اتمک فرانسه
- ۴ - میکائیل هاردت نویسنده امریکایی که با همکاری تونی نگری کتاب امپراتوری را نوشته اند.
- ۵ - سایت گروه اتونومیست اقدام ضد فاشیستی (AFA) www.motkraft.net
- ۶ - حزب احیاء کمونیستی ایتالیا
- ۷ - الکس کالینیکوس در مقاله ای تحت عنوان **War Under Attack** در سایت www.socialistreview.org از برنارد کاسن نقل می کند.
- ۸ - یک سازمان چپ افراطی که در جریان جنگ ویتنام در امریکا فعال بود.
- ۹ - مقاله سراسر ایتالیا : مولتی تیود علیه امپراتوری نوشته لوکا کاسارینی
- ۱۰ - **Drillbits&Tailings** شماره ۶-۷، ۳۱ جولای ۲۰۰۲ www.moles.org/ProjectUnderground
- ۱۱ - مقاله دیالکتیک مارکسیستی پیشرفت و داو کنونی جنبش های اجتماعی از میکائیل لویی صفحه ۱۷۳ کنگره بین المللی مارکس جلد اول انتشارات اندیشه و پیکار ۱۹۹۶
- ۱۲ - مقاله ملاحظاتی درباره مبارزات طبقاتی از ژاک کرگوات صفحه ۱۹۱ هماهنگی
- ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ نشریه **Arbetaren** شماره ۱۴/۱۹، ۸ ماه مه ۲۰۰۲
- ۱۶ - نامه سرگشاده فعالین اتحادیه های کارگری برزیل خطاب به شرکت کنندگان در فوروم دوم اجتماعی جهانی در پورتوالگره www.antiimperialista.com
- ۱۷ - مقاله سمیرامین مجله آرش شماره ۸۴
- ۱۸ - مقاله فقر ملت ها از آلن فریمن صفحه ۱۱۵ کنگره بین المللی مارکس جلد اول یاد شده.
- ۱۹ - <http://info.interactivist.net>

(منتشر شده در آرش شماره ۸۷)

انتشارات اندیشه و پیکار